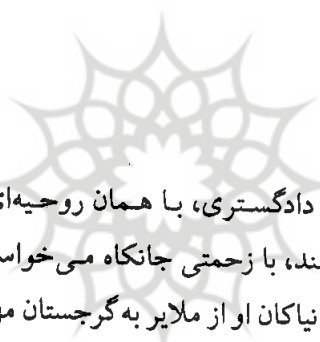


پیشگامان، سعادت دینی

فرهنگ

● نگاه محلی، نگاه جهانی / عبدالحسین آذرنگ



یکی از وکلای ستهنده دادگستری، با همان روحیه‌ای که غیرکرمانشاهی‌ها به کرمانشاهی‌ها نسبت می‌دهند، با زحمتی جانکاه می‌خواست اثبات کند که استالین اصالتاً ملایری بوده است و نیاکان او از ملایر به گرجستان مهاجرت کرده‌اند و از این رو، روحیه آن مرحوم یا آن ملعون (به اقوال مختلف) کاملاً ملایری بوده است.

پژوهش‌گر کرمانشاهی دیگری زحمت جان‌فرسای دیگری کشید تا ثابت کند تبار خواجه حافظ تویسرکانی بوده‌اند و از این شهر به شیراز مهاجرت کرده‌اند. می‌شنویم که بعضی می‌گویند اصل، زادگاه است و بنابراین این خانمی که اخیراً جایزه نوبل را برده است، به افتخارات کرمانشاه تعلق دارد و جهان توطئه‌گر می‌خواهد یکی دیگر از افتخارات بی‌شمار این شهر را از آن بگیرد.

یکی از همدانی‌هایی که رقابت‌ها و کش‌مکش‌های شهر او با کرمانشاه جایگاه درخوری در تاریخ رقابت‌ها و کشاکش‌های میان شهرهای همجوار دارد، گفته است سرمای همدان در زمستان از ۳۰ درجه زیر صفر هم پائین‌تر می‌رود، اما رسانه‌ها دروغ

می‌گویند، واقعیت را اعلام نمی‌کنند و نمی‌گذارند همدان در میان شهرهای ایران اول شود.*

شاید همه شما از این حکایت‌ها زیاد سراغ داشته باشید. گیریم که ثابت شد استالین ملایری است، یا افتخاری هم از شیراز گرفته شد و به تویسرکان داده شد و کرمانشاه هم در سایه مجاورت تویسرکان، منطقه شاعری بزرگ شد، یا خدای نکرده بعد از ۱۲۰ سال دیگر آمدند و پیکر نویسنده‌ای جهانی را در یکی از گلزارهای کرمانشاه به خاک سپردند و این افتخار هم در دلِ خاکی زادگاهش جا گرفت، گام بعدی چیست؟ تفاخر قومی؟ حافظ را جهان به شیراز متعلق می‌داند و شیرازیان بسیاری به او مباحثات می‌کنند، اما از شما می‌پرسم کدام یک از عمده‌ترین تفسیرها و شرح‌ها بر شعر، هنر و جادوی رازآلود سخن خواجه به قلم شیرازیان است؟ یا حتی کدام یک از نسخه‌های تدوین و تصحیح شده معروف حافظ کار آنهاست؟ آیا از حافظ روایتی سراغ دارید که شیرازیان به اعتبار پژوهشی خاص در شعر حافظ و کشف عناصر ناشناخته و تازه‌ای از محیط فرهنگی شاعر در حافظ‌شناسی جایگاه خاصی را از آن خود کرده باشند؟

خاورشناسان به کتیبه بیستون «ملکه کتیبه‌های جهان» لقب داده‌اند. عظمت و ارزش‌های بی‌همتای این کتیبه در میان آثار مشابه آن هم‌ارز ندارد. با رمزگشایی متن این کتیبه بود که علم باستان‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی به مرحله دیگری راه یافت و در عرصه گذشته پژوهی حرکتی ایجاد شد که مسیر درک و برداشت‌های تاریخی را تغییر داد؛ در عین حال، ایران باستان و پیشینه فرهنگی آن کشف شد و جایگاه ایران تاریخی در میان کشورهای باستانی و تاریخی جهان در مرتبه دیگری قرار گرفت. تأثیرهای مستقیم و غیرمستقیم و جنبی دیگر این کشف، موضوع بحث‌های بسیار مفصلی است که در این جا نه می‌خواهم و نه می‌توانم به آنها وارد شوم. اما به راستی دریغ می‌آید نکته‌ای را نگویم.

کودکی چند ساله بودم که به چشم خود دیدم شکارچیان، تصویری ر در گوشه راست نقش بالای کتیبه نشانه می‌گرفتند، با هم شرط می‌بستند و به سمت آن تیر می‌انداختند. تصویر آن صحنه تکان‌دهنده همچون فیلم زنده‌ای در ذهنم باقی است و بارها و بارها به مناسبت‌های مختلف زنده می‌شود. بعدها که قدری مطالعاتم بیش‌تر شد

*. اگر روایت کامل‌تر را می‌خواهید، و نیز سایر روایت‌های مربوط به همدانی‌ها و کرمانشاهی‌ها، به استناد حسین معصومی همدانی مراجعه بفرمایید.

و به بررسی پیشینه کهن زادگاهم پرداختم، پی بردم که آخرین نقش سمت راست در آن نقش بالای کتیبه به سرکرده سکاها تعلق دارد و در کتیبه بیستون از او با نام «سکای تیزخود» یاد شده است. شکارچیان نک کلا خود آن سکا را نشانه می گرفتند و وقتی گلوله به آن اصابت می کرد، شرط را می بردند. از یکی از باستان شناسان، که کتیبه را از نزدیک بررسی کرده است، شنیدم که اثر گلوله نه تنها بر نقش، که بر کتیبه هم بسیار زیاد است. البته همین جا باید فوراً یادآور شوم که جهل، نادانی، بی مبالاتی، خاص قوم بخصوصی نیست. تخریب آثار در همه جای جهان کم و بیش وجود دارد و تهدیدی دایمی به حال فرهنگ و تمدن بشری است. در ایتالیا، جایگاه تمدن روم باستان، یکی از مشکلات تا مدت ها استفاده نابه جای برخی از ایتالیایی ها از گوشه هایی از آثار تاریخی رومی بود. بنابراین، گیرم که تخت جمشید با ارزش جهانی از آن شیرازیان باشد، بیستون با اشتها بین المللی اش از آن کرمانشاهیان، اما سهم این دو شهر در مطالعات علمی و باستان شناسی این دو شهر کدام است؟ اگر قرار باشد باستان شناسان آخرین دستاوردهای باستان شناختی آثار باستانی را در شهر رُم به جهانیان عرضه کنند و بخشی از مردم رم هم آنها را به آبریزگاه عمومی و خصوصی تبدیل کنند، پس سهم رمی ها در این ماجرا کجاست؟ پس جایگاه فرهنگ مردم رم، یکی از کهن ترین شهرهای جهان، را کجا باید سراغ گرفت؟

نوجوان که بودم کرمانشاه از دید من شهری واپس مانده با فرهنگی بسیار عقب افتاده بود. محیط خانوادگی که آمیزه ای از فرهنگ فئودالی و دیوان سالارانه بر آن حاکم بود، همراه با شیوه های تربیتی استبدادی و عادت های قبیله منشی، ایل مداری، و طایفه گرایی، برداشت های خامی را در ذهن من تشدید می کرد. البته محله، محیط بازی، فضای آموزشی و جامعه آن شهر هم به زدودن یا اصلاح کردن برداشت کمکی نمی کرد. بعدها که کرمانشاه را دور از محیط و دور از خانواده و دوستان، از راه جست و جو در منابع و مقایسه با شهرهای کهنسال دیگر شناختم، با شهر دیگری روبه رو شدم، شهری که انگار به انتظار نشسته است تا نسل دیگری ارزش های آن را از زیر آوارهای فراموشی بیرون بکشد، غبار از چهره اش بزداید و آن را در کنار شهرهای تاریخی دیگر جهان جای دهد؛ شهرهایی که گذشته همه آنها بدون استثنا، پرافت و خیز و لبریز از ماجراها، رویدادها و شخصیت هاست. کرمانشاه برای نشان دادن هویت ویژه خود و تاریخ دیرینه سالش نه به تفاخر نیاز دارد، نه به دست یاری دیگری. در جهان، شهرهای بسیاری را سراغ داریم که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته اند و امروزه داعیه هایی دارند که کم از مدعا های

شهرهای دیرینه سال نیست. خیال ندارم. به تاریخ کرمانشاه بپردازم و پیشینه آن را در سپیده دم تاریخ یادآور شوم. شاید بسیاری از شما، سوابق این شهر را بهتر از من بدانید. اما از باب یادآوری و مروری کلی چند نکته را متذکر می شوم.

بنا به مدارک تاریخی، محل کنونی کرمانشاه از عصر ساسانیان در ارتباطات میان شرق و غرب از حلقه های رابط بود. در عصر اسلامی ناحیه جبال چهار شهر عمده داشت: اصفهان، ری، همدان، و کرمانشاه. در عصر مغولان که دشت بیستون به یکی از مراکز پرورش اسب تبدیل شد، اهمیت سوق الجیشی دیگری بر اهمیت نظامی کرمانشاه افزوده شد. از آغاز کار صفویه تا پایان حکومت قاجاریه، بخش هایی از صفحات غرب ایران صحنه کشاکش های میان نیروهای ایران و عثمانی بود. کرمانشاه در این کشاکش ها بارها اشغال و به دست نیروهای مهاجم غارت شد. اما این شهر گذشته از مقاومت نظامی، مقاومت فرهنگی هم می کرد و یکی از سدهای دفاعی تمدن در فرهنگ ایرانی بود. (تا جایی که بنده اطلاع دارم، درباره این جنبه از تاریخ فرهنگی کرمانشاه تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است). در جریان ورود اندیشه های مدرن به ایران، مدرنیته از چهار دروازه اصلی وارد ایران شد: تبریز، رشت، بوشهر، و کرمانشاه، و مناطق پیرامونی این شهرها. مدرنیته، از تبریز با روایت قفقازی، از رشت با روایت روسی، از بوشهر با روایت هندی - انگلیسی، و از کرمانشاه با روایت عثمانی - عربی به ایران راه یافت.

در سده ۱۹ م که وضعیت جهان بر اثر توسعه تجارت استعماری تغییر کرد، اهمیت اقتصادی و تجارتي کرمانشاه بیش از پیش شد. بر پایه مطالعات تاریخدانان اقتصادی، در اوایل سده ۱۹ م، مصادف با حکومت فتحعلی شاه قاجار، فقر عمومی بر ایران حاکم بود. به رغم این، کرمانشاه در آن زمان به لحاظ موقعیت اقتصادی، ۶۰،۰۰۰ سکنه و ۱۲،۰۰۰ منزل مسکونی داشت که در مقایسه با شهرهای دیگر رقم قابل توجهی قلمداد شده است. در همان اوان آبراه سوئز افتتاح شد و وضعیت اقتصادی خاورمیانه و بین النهرین باز هم تغییر کرد، بر اقتصاد کرمانشاه، تأثیر گذاشت و حجم محموله های بازرگانی که از راه کرمانشاه دادوستد می شد، افزایش چشمگیر یافت. خاندان های همدانی، یزدی، کاشانی، اصفهانی که در کرمانشاه زندگی می کردند و نوادگان آنها هنوز هم در این شهر هستند، یادگار روزهایی است که تاجران بزرگ شهرهای دیگر در کرمانشاه دفتر نمایندگی و افراد مورد اطمینان داشتند. جز این، شمار یهودیان، مسیحیان کلدانی و آشوری و تاجرانی از عثمانی، که در اقتصاد کرمانشاه فعال بودند و در همان حال در این شهر در صلح و صفا و امنیت به سر می بردند، و کسی با ملیت و معتقدات

آنها کاری نداشت، رقم قابل توجهی بود. بنا به برآوردها، در همان سده ۱۹ م، به طور متوسط سالی ۲۰۰،۰۰۰ زائر از راه کرمانشاه به عتبات می‌رفتند و سپس از همین راه به موطن خود باز می‌گشتند. شماری از آنها در شهرهای دیگر تابع امپراتوری عثمانی سیاحت می‌کردند و با خود تأثیرهای جدید به همراه می‌آوردند. کرمانشاه به مدتی طولانی در معرض ورود اندیشه‌ها و تأثیرهای غربی به روایت عثمانی - عربی بود.

در جنگ جهانی اول که حکومت قاجارها به آستان فروپاشی کشیده شد، شماری از سیاستمداران ملی‌گرا از تهران، اصفهان، قم به کرمانشاه مهاجرت کردند و کمیته دفاع ملی مهاجران را در این شهر تشکیل دادند. دولت موقت هم در کرمانشاه تشکیل شد و این شهر به کانون اصلی تصمیم‌گیری سیاسی تبدیل گردید؛ اگر نیروهای نظامی روس به کرمانشاه حمله نمی‌کردند، و ملی‌گرایان تارومار نشده بودند، معلوم نبود سیر حوادث به چه سمت دیگری میل می‌کرد.*

ماجرای کرمانشاه، در سده ۲۰ م حدیث مفصل دیگری است که اهل تحقیق باید دنبال و بیان کنند. خوب، شهری با ماجراهای فراوانی که حتی از پس تاریخ خود بر نمی‌آید، چه نیازی به تفاخر دارد؟ چه نیازی به بحث و جدل بر سر ارزش‌هایی دارد که ممکن است عده‌ای مدعی آنها باشند؟ اگر این شهر در عرصه نویسندگی، روزنامه‌نگاری و اندیشه‌های مشروطه‌خواهانه و آزادیخواهانه جزو شهرهای پیشگام به شمار می‌آید، آیا علتش جز آشنایی دیرین با جهان خارج و از راه مراودات گسترده است؟

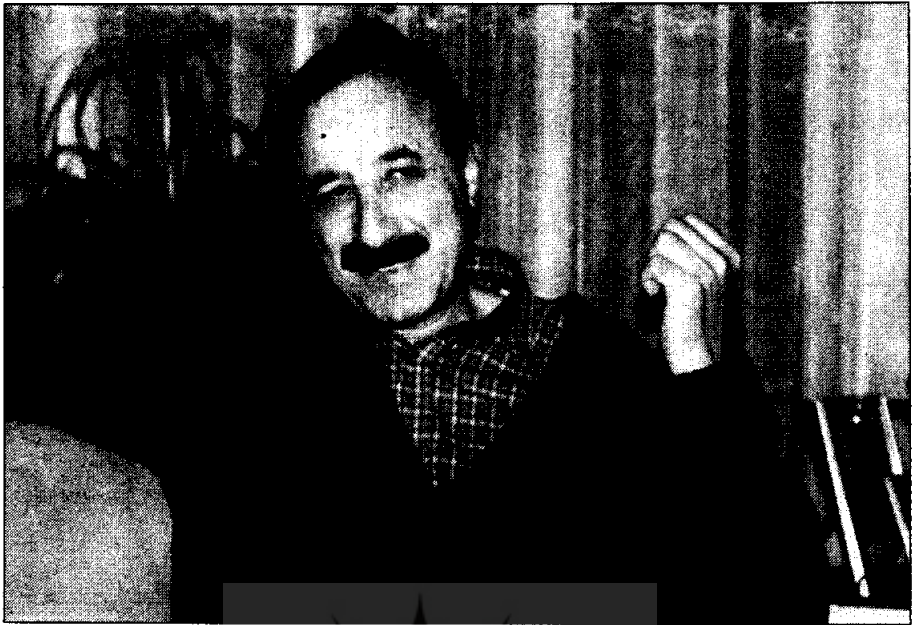
بنده در محله چهارراه اجاق، در کوچه‌ای پشت بازارچه‌ای به دنیا آمدم که عطر نان برنجی داغ با روغن طبیعی که خاندان شکرریز می‌پختند، از سر تا ته آن حس می‌شد. اگر این چهارراه را مرکز دایره‌ای فرض کنیم به شعاع مثلاً نیم کیلومتر، نه بیش‌تر، و سیر رویدادهایی را دنبال کنیم که فقط و فقط در همین دایره نیم کیلومتری روی داده است و نه بیش، و به سبک تاریخ‌نگاران مکتب فرانسوی آنال، بخواهیم ناحیه محدودی را در دوره زمانی خاصی بررسی کنیم و به زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم آنجا بپردازیم، و از اسناد و مدارک تاریخی برای تاریخ‌پژوهی همان ناحیه در یک دوره معین یاری بگیریم، احتمالاً درباره چهارراه اجاق به نتایج غیرمنتظره‌ای برمی‌خوریم. برای مثال، نام چهارراه از نام سید حسن اجاق گرفته شده است که در جریان بحران هولناک ناشی از جنگ جهانی اول، خدمت‌هایی به همشهریانش کرده که جزو افسانه‌های آئین

*. از ذکر منبع برای تک تک رویدادهای تاریخی خودداری شد، با توجه به کارکرد این گفتار.

جوانمردی و انسان‌دوستی است. در جوار محل مسکونی او، عارف وارسته دیگری زندگی می‌کرد که مجله و روزنامه انتشار می‌داد، به یاری تهی‌دستان می‌شتافت و از ادب و اخلاقتش حکایت‌ها بر سر زبان‌هاست. به فاصله‌ای نه چندان دور از آن محل، محل تجمع مشروطه‌خواهان و طرفداران آزادیخواهی بود که طرفداران استبداد به گلوله بستند و آنجا را خراب کردند. کمی بالاتر از این محل، محل تشکیل گروه ملی‌گرایان مهاجر بود. قدری پائین‌تر مسجدی بود که یکی از رؤسای ایل کلهر ساخته بود و در آنجا مرد فاضل و عالمی امامت می‌کرد که روزی بر منبر رفت و با شجاعت و صداقت بی‌مانندی خطاب به حاضران گفت: «ای مردم، شرط امامت، عدالت است. شما از احوال درونی من آگاهی نداشته‌اید و به من اقتدا کرده‌اید. نمی‌خواهم ادعای عدالت کنم و بار سنگینی بر دوش خود بگذارم، از امروز پیش‌نماز شما نیستم و خواهش می‌کنم هر چه نماز پشت سر من خوانده‌اید، اعاده کنید.» سپس ترک منبر و مسجد گفت، با شهامتی بی‌مانند از میان هوادارانش راه باز کرد و رفت.* در فاصله‌ی نه چندان دور از این مسجد، محله سنی‌نشین قرار داشت و کمی آن طرف‌تر، خانقاه یکی از طریقت‌های صوفیه بود. به زبان امروز، پدیده چند فرهنگی و زیستن فرهنگ‌های مختلف در کنار هم، که امروزه از ارزش‌های جهانی به شمار می‌رود، در آن شهر قابل مطالعه است، آن هم در شهری که هیچ‌گاه نمی‌توانسته است خود را از ساختارهای اجتماعی ایلی - عشایری دور سازد، و مانند همه شهرهایی که فرهنگ‌های طوایفی بر آنها سیطره یا نفوذ داشته‌اند، باید با این وضعیت سر می‌کرد. زیستن فرهنگ‌های مختلف در کنار هم، بدون تنش‌های آزاردهنده در محیطی متأثر از فرهنگ ایلیاتی - عشایری و زیر سلطه اقتصاد آن، پدیده‌ای است درخور مطالعه. اگر چند فرهنگ به‌رغم سنت‌های حاکم قبیله‌منش و با وجود تعصبات قومی، به جان هم نیفتند و به سان رویدادهای اخیر آفریقا که شاهد پی‌آمدهای خونبار و آوارگی و مصیبت‌های عظیم ناشی از تعصب هستیم، قصد ریشه‌کن کردن یکدیگر را نداشته باشند، و حتی با وجود برخی تنش‌ها و برخوردها، باز با ارزشی رویه‌رو هستیم که نباید، و نمی‌توان، نادیده گرفت. زندگی فرهنگ‌های مختلف در کنار هم در کرمانشاه، موضوعی است که متأسفانه این هم تاکنون مضمون تحقیق قرار نگرفته است و این جنبه از تاریخ فرهنگی شهر همچنان ناشناخته مانده است.

روزی در خارج از کشور، سخنرانی استادی درباره مدیریت تطبیقی، با اشاره‌های او

* از این ماجرا، روایت‌های زیادی با اقوال کم و بیش متفاوت شنیده‌ام. یک روایت هم در کتاب زندگی سردار کابلی، نوشته فاضل فقید کیوان سمیعی (تهران، زوار، ۱۳۶۳) آمده است.



● عبدالحسین آذرنگ (عکس از علی دهباشی)

به ویژگی‌هایی در مدیریت سنتی چند کشور جنوب شرقی آسیا، مرا به یاد شکرریزها انداخت که خاطره‌های از یاد رفته‌ای از آنها در دوره کودکی داشتم. پس از آن سخنرانی، به صرافت افتادم آنچه در ذهنم محو و ناروشن مانده بود، حتی الامکان روشن کنم. ظاهراً این خاندان، پخت نان برنجی و نان‌های سنتی دیگر را شاید حتی پیش از عصر قاجار - درست نمی‌دانم و اعضای خاندان هم تا جایی که پرسیده‌ام، خودشان از تبارشان اطلاع مضبوط و مکتوبی ندارند - با فرهنگ خاصی ادامه داده بودند. نوعی سهمیم کردن کارگران در سود کارفرما براساس تعداد مجمع‌های سالم نان که کارگران از تنور بیرون می‌آوردند، مراعات می‌شده است. آنها با کارگران بر پایه سنتی رفتار می‌کردند که بعضی از آنها حتی وقتی به مرتبه استادکاری می‌رسیدند، مستقل نمی‌شدند و ترجیح می‌دادند در حاشیه آن خاندان به زندگی حرفه‌ای خود ادامه دهند. بررسی کم و کیف کار و کسبی که سالیان سال با موفقیت نسبی ادامه داشته است، اگر بر پایه موازین مدیریت، نظریه پردازی و با زبانی که مدیریت جهانی می‌تواند بفهمد تدوین می‌شد، چه بسا با گونه‌ای از مدیریت بومی آشنا می‌شدیم که معلوم نیست ویژگی‌هایش دست‌کمی از روش‌های مدیریت ژاپنی، چینی یا کره‌ای داشته باشد. پرداختن به این جنبه‌ها فخر ولایتی، غرور ملی یا تفاخر قومی نیست، بلکه کشف کردن ارزش‌هایی

است که بر میراث فکری - فرهنگی سراسر جهان می‌افزاید و فکر و فرهنگ بشری را غنی‌تر می‌سازد. بیان کردن ارزش‌ها با روش و زبانی که قابلیت تعمیم جهانی داشته باشد، رفتن به سمت ارزش‌های همگانی و پایدار است. نکته مهم این است که ارزش‌های جدید، در محیط‌ها و فضاهایی که ارزش‌های شناخته شده‌تری دارند، ساده‌تر و زودتر زاده می‌شود. و ارزش‌ها در محیط ارزش‌هاست که ساده‌تر و بهتر و بیشتر رشد و ارتقا می‌کند. اگر مردم شهری بدانند که جایگاه زیست آنها صحنه کدام رویدادهای تاریخی و فرهنگی بوده است، و آن رویدادها در مقایسه‌های جهانی چه جایگاهی دارد، رویکرد آنها به ارزش‌ها تفاوت می‌کند. به تعبیری فلسفی، گسترش دادن خود به گونه‌ای که قلمروهای گسترده‌تری را در بر بگیرد، نیازمند خودآفرینی است. خودآفرینی، مستلزم بازتعریف از خود است و بازتعریف بدون شناخت عمیق از خود و گذشته خود ممکن نیست. جز خود فردی، خود جمعی ما در محیط‌های فرهنگی، از جمله در شهری که در آن پرورش می‌یابیم، شکل می‌گیرد. انتقال ارزش‌های مربوط به خود جمعی، موجبی فراهم می‌آورد که بتوان در محیط خود، ارزش‌های جدید آفرید و جهان را هم در این ارزش‌ها سهیم کرد؛ البته برای متحقق ساختن آن، که به جنبه فلسفیش اشاره کردم، شرایطی لازم است.

یک شرط لازم، حذف عامل جغرافیایی به عنوان مبنای ارزش است. برای مثال، این که بیستون بی‌همتا در چند کیلومتری زادگاه من است، ارزش زادگاه من و ارزش من نیست. جغرافیا، صحنه رویدادهای متفاوت تاریخی است، و رویدادها پرافت و خیز و گاه پرتناقض است. جغرافیا بارها و بارها دستخوش تغییر و تقسیم‌بندی است. ارزش، در ذهنیت بومی و در کاری است که با جغرافیای زادبوم خود می‌کند. ارزش، در تعاملی است که ذهنیت، به نسل خود و نسل‌های پس از خود انتقال دهد و به تجربه و شناخت دانش تبدیل شود و به صورت ارزش پایدار بر جای بماند. اگر به جای گلوله زدن به نیک کلاه سکای تیزخود، روند شناخت و حفظ آن و اعتلای شناخت برقرار شود و انتقال بیابد، آنجاست که سهم ذهن بومی آغاز می‌شود. شرط دیگر، مبنا قرار دادن عامل انسانی و توجه به تلاش‌هایی است که او در تعامل با محیط جغرافیایی خودش انجام می‌دهد و از این تعامل شاخه‌ای جدید از فرهنگ برآید.

البته شرایط دیگری هم هست که اگر بخواهم به یک یک آنها اشاره کنم، از حوصله این بحث خارج می‌شود. برای اینکه صحبت‌م را کوتاه کنم، به مطلبی اشاره می‌کنم که به

بیان منظوم کمک می‌کند. یکی از محققان^۱، به این موضوع جالب توجه پرداخته است که چرا ما ایرانی‌ها که سابقه مدید و نمایانی در ادبیات داریم، تاکنون در ادبیات جایزه نوبل نبرده‌ایم، و چرا در همسایگی ما هندی‌ها، عرب‌ها و ترک‌ها، که از این حیث هم برتری خاصی بر ما ندارند، نوبل برده‌اند؟ انگیزه این محقق در طرح این مطلب، خطابه بسیار مؤثر و انسان‌دوستانه خانم دوریس لسینگ در مراسم اعطای جایزه نوبل به اوست. و از قضا خانم لسینگ هم در کرمانشاه زاده شده است. آن محقق می‌گوید داوران جایزه نوبل به روایت‌های محلی اهمیت می‌دهند، اما روایت‌هایی که قابل تعمیم به کل بشریت باشد و جهان از شنیدن آن روایت، دنیای خود را بهتر از پیش و بیش‌تر از پیش کشف کند. ویژگی دیگر که در نظر می‌گیرد که ملاحظات جهانی در آن مستتر است، و از این رو به مسئله‌ای جهانی تبدیل می‌شود. دیگر آنکه هر انسانی در هر محیطی که برای خروج از وضعیتی تراژیک دست به تلاش می‌زند - و این گونه انسان‌ها معمولاً خود گرفتار زندگی‌های تراژیک هستند - زندگی آنها برای همه جهانیان درخور توجه است. ویژگی دیگر، استعلاجویی است، فرا رفتن از رویدادهای جزئی مکان‌مند و زمان‌مند، رسیدن به امری برتر، و رای زندگی روزمره، به گونه‌ای که هر انسانی در هر گوشه‌ای از جهان بتواند در آن سهیم باشد. یک جنبه مهم دیگر اینکه اگر دایره‌ای تشکیل می‌دهیم و مردمی یا محدوده‌ای را در آن قرار می‌دهیم، و به آن محدوده توجه می‌کنیم و آن را دوست می‌داریم، مثل کاری که فی‌المثل درباره چهارراه اجاق به آن اشاره شد، دایره باید آن قدر گسترده باشد که در معنا و منظور - نه در شمول جغرافیایی - همه مردم جهان و سراسر جهان را در بر بگیرد. از این رو آثاری که تاکنون برنده نوبل ادبی شده‌اند، ولو آنکه رویدادهای آنها محلی و شخصیت‌های آنها کاملاً ولایتی هستند، چون با این ویژگی‌ها و استادانه و هنرمندانه پرداخته شده‌اند، از ارزش جهانی بهره‌مندند و پاداش جهانی گرفته‌اند.

با این توضیح، کرمانشاه و رویدادهای آن طی تاریخ، این جایگاه را دارد که در کنار شهرهای کهن جهان قرار بگیرد. نویسندگانی که شهرهایشان را به عنوان صحنه رویدادهایی، یا محیط اجتماعی شخصیت‌های به یاد ماندنی وصف کرده‌اند، و

۱. علی محمد حق‌شناس، استاد زبان‌شناسی، شاعر، ادیب و منتقد ادبی، در تابستان ۱۳۸۷ در مراسم اعطای جایزه مهتاب میرزایی، سخنرانی پر نکته‌ای با عنوان «چرا ما جایزه نوبل نمی‌بریم؟» ایراد کرد. متن این سخنرانی در نگاه نو، ش ۷۸ (مرداد ۱۳۸۷) چاپ شده است. در اینجا اشاره‌ام به نکته‌های اصلی سخنرانی ایشان است.

پژوهش‌گرانی که ارزش‌های فراگیر از یاد رفته‌ای را از غبار زدوده‌اند، معلوم نیست که شهرهایشان زیر بار ترافیک‌های طاقت‌فرسا و قیمت‌های کمرشکن مسکن نبوده‌اند، یا نیستند. شهرهای کهن سال وارث گذشته‌ای هستند که آن گذشته می‌تواند به سان تنه درختی تناور شاخه‌های تازه برویاند، سایه گستر بشود و بر سر خیلی‌ها سایه بیفکند. آنها که این گذشته را درست بشناسند، به همه شهرهای جهان که در تاریخ پیشینه‌ای دارند، با نظر دیگری می‌نگرند. این پرسش که ما برای شهر خود چه مقیاسی در نظر می‌گیریم و مسائل خود را در چه مقیاسی طرح می‌کنیم، مقیاس محلی، ولایتی، استانی، ملی، یا جهانی، همان مقیاس مرزکوشش‌های ما را تعیین می‌کند. اگر از خود بپرسیم ما چه چیزهایی و در چه مقیاس‌هایی به دیگران عرضه می‌داریم، معلوم می‌کند در چه مقیاسی با جهان وارد گفت‌وگو شده‌ایم. اگر روزی قصد کردیم مسائلمان را خطاب به جهان و با هنجارهای جهانی با مردم جهان در میان بگذاریم، آن روز آغاز افزایش ظرفیت ما، در شناختن و پذیرفتن مسائل جهانی است.

در پایان آرزو می‌کنم روزی در همین خانه فرهنگی بتوانیم با مردمی دیگر از شهرهای کهن جهان گفت‌وگو و با آنها ارزش فرهنگی داد و ستد کنیم. آیا این آرزو، دوردست تلقی می‌شود؟ گو بشود! فرهنگ بشر با آرمان‌خواهی به اعتلا رسیده است. نگاه دگرباره به این تاریخ و فرهنگ، از این دیدگاه که کرمانشاه دیرینه سال با چه سطحی از انتظار با جهان دارای تاریخ و فرهنگ گفت‌وگو می‌کند، زمینه اصلی ارزش‌آفرینی‌هاست. بنده به دلایل زیادی به ایجاد موج‌های جنبش خودآگاهی خوش‌بینم، و امید می‌ورزم یکی از این موج‌ها از همه شهرهای کهنسال ما برخیزد. هیچ یک از این شهرهای دارای هویت در تاریخ، از جمله کرمانشاه، سزاوار واپس ماندن از شهرهای همتای خود در دیگر نقاط جهان نیستند.